

۳۰ خرداد ۶۰؛ همه به نسبتی مقصر بودیم

فریبرز رئیس دانا

چشم‌انداز ایران، ش ۲۳، اردیبهشت و خرداد ۸۶



چکیده: آقای دانا در تحلیلشان از ماجرای خرداد سال ۶۰ آن را مرحله‌ای تاکتیکی از طرف گروه‌های انحصارطلب در کسب تمام اهرم‌های قدرت تبیین نموده‌اند (در عین اعتراف به اشتباهات رخ داده شده از طرف اقلیت موجود).

برای هموار کردن راه آزادی در آینده احتیاج بود که من نظر بدهم. به خاطر این که وقتی انسان تجربه و نقطه‌نظری دارد که در جامعه به آن توجه می‌شود، مایل است آن تجربه و نقطه‌نظر به عنوان بخشی از مباحثات به حساب گذاشته شود که در مجموع نسل حاضر و نسل‌های بعدی بتوانند از آن استفاده کنند.

شمار زیادی از اظهارنظرهایی را که در چشم‌انداز ایران درباره ۳۰ خرداد ۶۰ شده خوانده‌ام و اظهار نظرهایی هم که در این باره با من مطرح شده و جایی ثبت نشده، نشان می‌دهد کسانی برآنند که گویا ۳۰ خرداد ۶۰ یک واقعه ناگهانی بوده و ریشه و سابقه نداشته است، گویا صرفاً به خاطر چند اشتباه و چند عملکرد، ناگهان پدیده ۳۰ خرداد رخ داده است. البته شماری از آنها گفته‌اند که این کار و واقعه ریشه داشته است. برایم مسلم شد که واقعه ۳۰ خرداد و تغییر و تحولی که پس از آن اتفاق افتاد، یک واقعه ناگهانی نبود؛ گرچه مطمئن هستم این قضیه به گونه‌ای ناشی از اختلافاتی بود که در گذشته به ویژه در زندان شکل گرفته بود، اما این اختلافات را باید در بستری که سمت و سوی واقعی اجتماعی و سیاسی دارد تحلیل کنیم

وگر نه خود اختلاف‌ها به تنهایی نمی‌توانند یک اختلاف و تعارض سنگین و پرهزینه سیاسی را مثل آنچه پس از خرداد ۶۰ اتفاق افتاد توضیح دهند؛ اختلاف‌ها از سنخ قبیله‌ای، کاسبکارانه و خانوادگی نبودند و نیستند.

اگر به سال‌های پس از انقلاب نگاه کنیم می‌بینیم تحمل حاکمیت جمهوری اسلامی ایران به تدریج و قدم به قدم نسبت به مخالفان و دگراندیشان کمتر شده است و این واقعیت را باید بپذیریم. نمی‌توان تمام این کاهش تحمل حاکمیت را به سرشت‌گریز ناپذیر انقلاب‌ها ارتباط داد.

گمان می‌کنم بخش عمده تعارض‌ها در این حقیقت نهفته است که از آغاز، جریانی در داخل جمهوری اسلامی بود که با هوشیاری متوجه شده بود مردم برای نظام، پشتیبانی عمومی (در موارد زیادی اعلام نشده) به ویژه از رهبری انقلاب آن موقع دارند و مایل بودند نیرو را به تمامی به نفع خود مهار کنند. این نیرو متوجه شده بود با برنامه‌ریزی به طور منظم می‌تواند گام‌هایی با آهنگ‌های مشخص و سیستماتیک به سمت کسب قدرت بردارد. جریانی که بعدها به انحصارطلبی اشتها یافت واقعاً این رویکرد را داشت و می‌خواست و می‌رفت که قدرت کامل شود. این جریان این روحیه را داشت و آماده بود قدرت را به دست بگیرد و حتی دولت منتخب و مورد حمایت رهبر انقلاب را از همان آغاز با انواع برخورد‌های زبانی و قلمی، نامهربانی‌ها و عدم همکاری‌ها و مانع‌تراشی‌ها زیر فشار قرار می‌داد. آن دولت هم به جایی رسید که استعفا داد. گمان می‌کنم مجموعه نیروهایی که در دولت موقت جمع شده بودند می‌توانستند به خیلی‌ها امید بدهند؛ برای این که جامعه را به سمت جامعه‌ای دموکراتیک هدایت کنند. این دولت می‌توانست راه را به سمت وحدت بانیروهای رادیکال هموار کند، گرچه این کار دشوار بود اما مقداری به خصلت دولت موقت برمی‌گشت. اما از آن طرف، کسانی که به تدریج داشتند در هرم قدرت بالا می‌آمدند، کسانی بودند که در آن دولت نقش درجه اول هم نداشتند، بعضی از اینها معاونان وزارت‌خانه‌ها یا در داخل شورای انقلاب یا در حزب جمهوری اسلامی بودند، اما مرحله به مرحله برای اداره تمامی قدرت به جلو می‌آمدند و با برنامه هم آمدند. یکی از امتیازهایی که این گروه داشتند این بود که بخش زیادی از روحانیت با این گروه بود، معنی‌اش این نیست که گروه‌های دیگر، روحانیت را با خود نداشتند.

آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه اعلام کرد، همه اینها را که گرفته‌ایم اگر در وانت بگذاریم دو تا وانت آدم هم نمی‌شوند. این شیوه‌های برخورد، نشان‌دهنده این است که از گذشته دور، این روحیه در بخشی از حاکمیت وجود داشت. حال برگردیم به طرف دیگر، به

تفسیرهای خودمان؛ از خودمان که صحبت می‌کنم منظور کسانی است که دیگر در حاکمیت نبودند. از یک سو دولت موقت مقاومت خود را از دست داد. این نکته را نباید فراموش کنیم که دولت موقت هیچ روحیه‌ای برای همدلی و هم‌پیمانی با جریان‌های چپ و رادیکال نداشت. دولت موقت بیشتر گرایش به جریان‌های سنتی داشت بی‌آن‌که تشخیص بدهد در داخل این جریان‌های سنتی ارزش‌ها کدام‌اند و انحصارطلبی‌ها کدام، زود استعفا داد و رنجیده خاطر شد. به نظر من دولت موقت به عوض استعفا دادن باید دست‌نیاز و دوستی به سمت بخش‌هایی از جامعه که خودشان هدف برخوردهای تنگ‌نظرانه بودند دراز می‌کرد.

در درجه اول، متوجه آن حرکت آهنگین و برنامه‌ریزی شده و سیستماتیک به سمت قدرت نشدند، در درجه دوم این که به همدیگر دست اتحاد ندادند و به شدت ضد چپ بودند. سوم این که زود رنجی کردند و چهارم این که آن روحیه بیمارگونه شایع، دامن همه آنها را گرفته بود و آن روحیه شامل «منیت»، «خودخواهی سیاسی» و «خودمحورپنداری» می‌شد که آقای بنی‌صدر نمونه‌ای از آن بود.

جریان‌های چپ هم در زمان خودشان اشتباه‌هایی کردند چه بسا سهمگین، که موجب شد جریانی بتواند تر به سمت قبضه کردن قدرت حرکت کند. این اشتباه جریان اصلی چپ بود و جریان افراطی و بسی حساب و کتاب و به اصطلاح دعوایی هم بهانه می‌داد که افراطی‌هایی که در طرف مقابل قرار داشتند فرمان آشکار پیش به سمت برخورد با همه مخالفان را که گویا سر راه انقلاب قرار می‌گرفتند، صادر کنند. بزرگ‌ترین اشتباه چپ‌ها از نظریه‌هایی بیرون آمده بود که تازه بعضی از ایشان فهمیده‌اند که این نظریه غلط بوده، گرچه در زمان خودش جذابیت داشته است و آن این بود که مبارزه ضدامپریالیستی را بر مبارزه آزادی‌خواهانه برتر می‌شمردند. به طور کلی نمی‌شود شما ضدامپریالیست باشید، اما با مردم و دموکرات نباشید. همچنین از سوی دیگر نمی‌شود شما دموکرات باشید، ولی وابسته به غرب و آمریکا باشید چه بسا تا مغز و استخوان. این دو جدایی‌ناپذیر هستند. آنها هم در این تله افتادند که هر چه ضد آمریکاست برایشان مقدس باشد و برای آزادی و مبارزه برای دموکراسی بها ندهند یا کمتر بهایی بدهند. آنها متوجه نشدند مبارزه ضدامپریالیستی با شعار ضدآمریکایی تفاوت‌هایی دارد. متوجه نشدند مبارزه ضدامپریالیستی یک قرابت‌هایی با مبارزه دموکراتیک دارد، بنابراین این اشتباه از همان ابتدا هم شکل گرفت. می‌بینیم اشتباه در اشتباه در هم تنیده شده و یک جریان انحصارطلب در سایه این اشتباهات، بسیار زیرکانه گام به گام جلو رفته تا موقعیت خود را تثبیت کند.

○ به نظر شما شعار اصلی مجاهدین علیه ارتجاع یعنی استبداد بود؟

● به نظر من مجاهدین ابتدا در این زمینه راه درستی را انتخاب کردند. در آن زمان دست کم تا مدتی پس از ۳۰ خرداد، در مجاهدین به هیچ وجه نشانه‌ای به این که تمایل به غرب و امپریالیسم پیدا کرده‌اند وجود نداشت، ولی شعار اصلی آنها آزادی‌خواهی و مبارزه با ارتجاع بود. گرچه انتخاب بنی صدر برای آنها، جنبه‌های تاکتیکی و فرصت طلبانه‌اش بیشتر بود، اما در عین حال نشان از روحیه سوژه‌ای درست‌تر نیز داشت.

برخوردهای چریکی شهری آنها برخوردهای ماجراجویانه نبود، بلکه از نقاط درخشان تاریخ جامعه ما بوده است. آنها در کنار فداییان مبارزه کرده‌اند، اما این مسأله تبدیل به انتقام‌جویی‌ها و قدرت‌طلبی‌های شخصی که در رهبری آن متبلور بود، شد و من گمان می‌کنم طرف مقابل راه را برای انتقام‌جویی هموار کرد. فکر می‌کنم چپ، اشتباه دیگری هم داشت، نباید می‌گذاشت مجاهدین از مسؤلیت و اتحاد بگریزند، حتی اگر رهبران مجاهدین می‌خواستند که انحصارطلبی، قدرت‌طلبی و سکتاریستی - حزبی عمل کنند، چپ‌پخته سابقه‌دار، که مدعی مبارزه منطقی و علمی است نباید می‌گذاشت آنها از این وحدت بگریزند.

○ منظور شما پس از انقلاب است یا پیش از آن؟

● پس از انقلاب. نباید این کار می‌شد، البته پیش از انقلاب همکاری، وحدت و نزدیکی وجود داشت و همه جزئیات را می‌دانیم که چه از تباطوهای وجود داشت و چه پیوندهایی با هم داشتند. اما اشتباه و خطای بزرگ گرایش چپ (که البته خطا متعلق به حزب توده و کل چپ نمی‌شود، بلکه مربوط به آن گروهی بود که در داخل مجاهدین عمل کردند) در برخورد با آن چیزی بود که با وحید افراخته و سازمان انجام دادند و بهانه‌ای دست داد که از داخل زندان یک جریان خاص شروع کرد روی این مسأله کار کردن و به جلو بردن و با کمال تأسف و رهبری مجاهدین که بعدها هم نشان داد (که چگونه به عراق پناهنده شد و اکنون چگونه انحصارطلبی می‌کند) که در گذشته هم ریشه‌های این اندیشه را داشته که غیردموکراتیک عمل کند. بنابراین پدیده‌ها به صورت تراژیک به همدیگر وابسته و پیوسته شدند، این از اشتباهات چپ بود و آن هم از اشتباه‌های رهبری مجاهدین بود. نه بدنه چپ و نه بدنه مجاهدین هیچ کدام نه آمادگی و نه علاقه آن را داشتند و نه مستحق این بودند که با آنها این برخورد خشونت‌بار بشود. یادمان نرود که نتیجه اشتباه اساسی مجاهدین و بعدها فداییان، از حیث خودفروزی و پنداری بود، یکی هم این اشتباه بود که توان همکاری‌های گسترده با حاکمیت را در نیافتند.

○ آقای عطریانفر در مصاحبه خود (نشریه شماره ۴۰، چشم‌انداز ایران) اشاره به واقعه کودتای نوژه کرد و گفت پس از کودتای نوژه، همه رهبران نزد امام رفتند و در مجموع دچار نگرانی عمیق شده

بازتاب اندیشه ۸۷

۵۰
۳۰ خرداد ۶۰؛
همه به نسبتی
مقصر بودیم

بودند. پس از آن مسئولان نظام فکر می‌کردند هر انتقادی تداوم همان کودتای نوژه است و با آن برخورد قهرآمیز می‌کردند. از سوی دیگر در مصاحبه با آقای سعید شاهشوندی، ایشان مطلبی را گفتند که تقی شهرام و بهرام آرام با شگردهای خاص خود در سال ۱۳۵۴ با تمرکز شدید و حذف نیروهای مذهبی توانستند سازمان را به دست گیرند و آن واقعه را ایجاد کنند. سانترالیسم شدید فردی و غیردموکراتیک از زندان پس از سال ۱۳۵۴، به وجود آمد و در این راستا نقد آقایان محمدی، میثمی، رئیسی و هر نقدی را توطئه فرض کرد. هر نقدی که در ریشه‌یابی ۵۴ می‌شد، فکر می‌کرد یک توطئه است. اینها ناخودآگاه از تکرار فاجعه ۵۴ وحشت داشتند و آنها از تکرار کودتای نوژه و این دو، توهم (فویا) یک ماجرای پنهانی روان‌شناسانه ناخودآگاه است. نظر شما در این باره چیست؟

● نظر آقای شاهشوندی را در این زمینه قبول دارم. من تمام مصاحبه‌های چشم‌انداز ایران را در این باره خوانده‌ام و نظر ایشان در این باره درست است، اما فکر نمی‌کنم ایشان بخواهد از این نظر، قانونی عام برای چگونگی شکل‌گیری این خشونت بیرون بیاورد. قطعاً ضربه چپ داخل سازمان و خطا و رفتار آنها (نه کل چپ در تاریخ ایران) خیلی موثر بود. من در این امر مطمئن هستم. اما از دیگر روی، عملکرد رهبری مجاهدین و تأثیری که این واقعه روی آن گذاشته مزید بر علت شده است.

اما داستان از جایی دیگر هم شروع می‌شود. از همان درون زندان، گرایش دموکراتیک در سازمان مجاهدین هم به تدریج از بین رفت. درون سازمان فدایی‌ها، اتفاق‌هایی افتاده که نشان از نبود روحیه دموکراتیک است. سازمان‌های چریکی به ویژه در امریکای لاتین لزوماً مانند خاورمیانه و ایران نبود که به سرعت روحیه دموکراتیک‌شان را از دست دهند. کادرهای انقلابی لنین در انقلاب بلشویکی به سرعت روحیه دموکراتیک‌شان را از دست ندادند. اما در ایران متأسفانه هم در داخل سازمان مجاهدین و هم در داخل سازمان فدایی‌ها از زندان، پس از ضربه دیدیم که گرایش‌های دموکراتیک رنگ باخت و جای خود را به گرایش‌های رهبری این دو سازمان داد.

○ آیا در آنجا هم تعداد بسیاری از کادرهای اصلی به شهادت رسیدند؟

● بله شک نکید که سیا با کمک موساد در مورد جریان‌های چپ برنامه‌ریزی داشت که در آن موقع سازمان مجاهدین هم در خط مقدم مبارزه ضدامپریالیستی قرار داشت و هم آمریکا احساس خطر نسبت به آن می‌کرد. درباره واقعه کودتای نوژه، این‌گونه می‌شود توضیح داد که کودتای نوژه محصول کشف حزب توده بود و به خاطر نیروهایی که در ارتش و... داشت. اما به نظر من سازمان سیا از حزب توده انتقام گرفت. اشتباه مجاهدین قطعی بود. رهبری سازمان

مجاهدین به جز اشتباه، انحرافات زیادی از خود نشان داده بود همین الان در انتخابات رئیس جمهور و رهبری که در آنجا برای خودشان انجام می دهند، غیردموکراتیک عمل می کنند. نشان نمی دهند که دموکراتیزم چقدر احترام دارد. مجاهدین می گفتند، بازی را برده ایم و سوارکار هستیم. این هم یک اشتباه بود که یک نفر از خودش قدرت بزرگ بسازد.

○ به نظر می رسد روحیه انحصارطلبی در خیلی از جریان ها بود. شاید در ریشه یابی، روحیه پیشتازی و نوک پیکان تکامل بودن ویژگی ای بود که خیلی از رهبران داشتند. به نظر من این روحیه در فدایی ها و مجاهدین و گروه هایی که خود را نوک پیکان تکامل می دانستند، وجود داشته است.

● من حرف شما را قبول دارم. اگر چه حضور فدایی ها در کردستان و یا در خوزستان و در گنبد تفاوت هایی باهم داشت، اما بخش مشترکی هم داشت آن این بود که به طرح شعارهایی می پرداختند و حرکت هایی را جلو می بردند که چندان ربطی به کل سیستم اجتماعی ایران نداشت، بلکه قدرت طلبی و ابراز وجود بود.

○ حزب توده که با قضایای مسلحانه در گنبد و کردستان مخالفت کرده بود، آیا کاری بیشتر از آن نیز می توانست انجام دهد؟

● بله، ولی اگر می خواستند روی این قضیه خیلی بیشتر نیرو بگذارند، با مشکل روبه رو می شدند. فدایی ها در داخل در حال تجزیه بوده و عده ای از آنها به سمت دفاع از حاکمیت روی می آوردند و عده ای نیز طرف کردستان بودند. به نظر من حزب توده در مورد قومیت ها، بهتر از بقیه عمل کرد، گرچه در مرکز و تهران از نظر رویکرد سیاسی به عناصر قدرت خوب عمل نکرد.

○ غنی بلوریان و مهندس فاروق کیخسروی در کنگره چهارم حزب دموکرات کردستان، درباره مبارزه مسلحانه نظر جداگانه ای داشتند و با آن مخالف بودند. به آنها در کردستان برچسب توده ای زدند که اصلاً سرشان را هم نتوانند بلند کنند.

● بله، من می خواهم بگویم که جو را ندیده نگیرید. گمان می کنم درد اصلی این بود که مارمز و راز پیش از رسیدن به دموکراتیزم را یاد نگرفته بودیم. همه اینها نقش انحصارطلبی را که هنوز هم حضور دارد، نفی نمی کند من آنها را مقصر اصلی می دانم.

○ مسعود رجوی شعار ضدارتجاع می داد. مرحوم امام خمینی در پاریس حرف های دموکراتیکی زد. بعد قانون اساسی معروف به پیش نویس قانون اساسی نوشته دکتر حبیبی را امضا کرد و اعضای شورای انقلاب و دولت موقت را هم تأیید کردند. به نقل از مهندس سحابی، آقای هاشمی رفسنجانی گفته بود که همین قانون را به رأی مردم بگذاریم، امام هم رهبر یک انقلاب دموکراتیک

است و مردم آگاهانه با او هستند و این قانون را تأیید می‌کنند. قانونی که اصل ولایت فقیه هم در آن نبود. آیا فکر نمی‌کنید اینها بین ارتجاع واقعی و جریانی که اصل قانون‌گرایی و آرای ملت را قبول کرده بود، تمیز ندادند؟

● به طور کلی سازمان مجاهدین پس از سال ۱۳۶۰، در راه نادرست و انحرافی و یا به راه بی‌انتها و جدایی و سراب افتاد و غول بیابان فریبش می‌داد. مجاهدین، علم کردن یک رهبری در مقابل آیت الله خینی را یکی از رفرم‌های پیروزی خود، قلمداد می‌کردند. وقتی این راه‌ها را رفتند اشتباهات دیگر نیز پی در پی انجام شد. کشتن و ترور شخصیت‌ها و دادن بهانه برای نیرویی که آن زمان خیلی بزرگ بود (واقعاً جمهوری اسلامی نیروی بزرگی بود) شروع شد. دیگر مبارزه مسلحانه نبود. سیاهکل در سال ۱۳۴۹ مبارزه مسلحانه بود، شکل مجاهدین بنیانگذار (حنیف‌نژاد، بدیع‌زادگان و سعید محسن) یک تشکیلات و مبارزه مردمی مسلحانه و قهرآمیز بود، چرا که قیام ملی ۱۵ خرداد و سرکوب آن توسط شاه نشان داد که شاه به هیچ عنوان حاضر نیست به مردم بهایی بدهد و برای عدالت و آزادی و رفع فساد، گامی بردارد و نقد از خودش را بپذیرد و دیدید که چگونه گلسرخ و دانشیان را به صرف عقابدشان و جزئی و یارانش را برای پایداریشان کشت. بنیادگذاران سازمان، نشان دادند که عاشق اسلحه نبودند. بعضی‌ها را دیده‌اید که چون مبارزه مسلحانه می‌کنند، عاشق اسلحه هستند و از آن دسته نیستند که چون فکر نمی‌کنند، چپ هستند و طبقه کارگر را مقدس می‌کنند، این‌گونه نیست.

پس از انقلاب، کارهایی که مجاهدین کردند قطعاً کار تروریستی بود، می‌خواهم بگویم اشتباه‌های تاکتیکی اصلی و بزرگی که حوالی ۳۰ خرداد انجام شد و مجاهدین کردند، کشیده شدن به میدان نبرد بود که این میدان نبرد سر سوزنی توسط خودشان طراحی نشده بود. صبوری به معنی قبول خفت نیست، مگر آیت الله خمینی به اینها نگفت بیاید اسلحه‌تان را تحویل دهید، من پیش شما می‌آیم. اینها خیال می‌کردند اسلحه مقدس و ناموس سیاسی‌شان است. بارها گفته‌ام نگران دستیابی به اسلحه نباشید چرا که این کشور پر از اسلحه است. آنها نمی‌دانستند قهرمانان و جوانان پرزوری که دور آنها را گرفته‌اند با انبوه مردم دیگر این سرزمین چه بسا با دیگر خواهران و برادران و پدر و مادرهای آن جوانان فرق دارند. مردم، آرامش و دموکراسی می‌خواستند، ساختن اقتصاد جامعه پس از انقلاب را می‌خواستند. اگر امروز این حرف را می‌زد حرف درستی بود، ولی آن موقع مسائل اقتصادی و ایمنی زندگی، مسکن آینده فرزندان و دموکراسی مطرح بود؛ در واقع یک اقتصاد وابسته به کمپرادوری و مشکلات زیادی داشتیم.

طبیعی بود که مهندس بازرگان با این سهمیه گذاری مخالف باشد. این هم اشتباه دیگری از مهندس بازرگان می‌شد. من به خوبی آن واکنش احتمالی را نمی‌دانم، ولی می‌شد به مردم فرصت دهیم، می‌شد به جریان‌های چپ، جریان‌های آزادی‌خواه ملی فرصت دهیم که حتی اگر روحانیونی در مجلس مؤسسان می‌آیند، مثل روحانیون مترقی مشروطه باشند. وقتی یک جامعه این قدر گرفتار و بیمار باشد که این همه تقاضاکننده مواد مخدر در آن بالاست، این کار به سادگی صورت نمی‌گیرد. اما در مورد جریان‌های سیاسی؛ در گذشته بیش از حد به سازمان‌هایشان و هدف‌های مشخص تدوین‌یافته و محدود سازمانی‌شان فکر می‌کردند و به مسائل اجتماعی نمی‌پرداختند. امروز حتی در میان طرفداران چپ، در واقع اختیارگراها (لیبرتارین‌ها) در مقابل ارتدوکس‌ها به میدان آمدند و حرف‌های تازه‌تر می‌زنند، گرچه در دهه ۶۰ میلادی و قرون گذشته هم اینها را می‌گفتند، اما امروزه حرف‌هایشان مطرح شده و این درست است که مبارزه طبقاتی مهم است، ولی چپ فقط این نیست که بگوید حزب من، ایدئولوژی من و آن طبقه‌ای که من با آن هستم، چپ باید روی مسأله زنان، بیماری‌ها و آسیب‌دیده‌های اجتماعی مانند مواد مخدر، تن‌فروشی و فساد، محیط زیست و موارد دیگر کار کند. در حالی که فرزندان این آب و خاک در شرایط ناگواری هستند که به هیچ‌وجه با مناسبات و امکانات سازگاری ندارد، وقتی یک چنین دولتی داریم که این قدر خودش را پر قدرت می‌داند و همه چیز را در کنترل خودش، بنابراین من تقصیر این دولت را کم نمی‌بینم، اما شروع کار را از این دولت نمی‌دانم، کار را خودمان باید شروع کنیم.

● اشاره

محمدجواد قائمی

آقای رئیس دانا در گفت‌وگویی خود با معرفی خود به عنوان یک سوسیالیست به اعلام موضع پیرامون حوادث سال ۶۰ پرداخته‌اند و در عین رعایت انصاف علمی در ریشه‌یابی این جریان و استناد آن به گروه‌های انحصارطلب به برخی از اشکالات و اهمال‌کاری‌های دیگر گروه‌ها نیز اشاره‌ای داشته است. اما به خاطر طرح برخی مسائل در این باره ملاحظاتی وجود دارد که به شرح ذیل می‌باشد:

۱. امروز در میان تحلیل‌گران سیاسی چارچوبه‌ای که به عنوان بهترین شیوه تحلیل در مورد وقایع و رخ‌دادهای سیاسی به کار گرفته شود، نظریه تحلیل سیستمی است که برای نخستین بار به شکل منظم و دقیق توسط پارسونز در ادبیات سیاسی تبیین و معرفی شد. براساس این نظریه، نظام سیاسی به صورت یک سیستم منسجم و پویا معرفی می‌شود که همواره مانند سایر نظام‌ها به دنبال نظم و ثبات است و این فرایند جستجوی

بازتاب اندیشه ۸۷

۵۲

۳۰ خرداد ۶۰،
همه‌به‌نسبتی
مقصر بودیم

ثبات به صورت سیستماتیک رخ می‌دهد نه مکانیکی و دخالت نیروی خارجی. لذا در نظام‌های سیاسی دیده شده که گاهی برخی گروه‌ها صرفاً به جهت هماهنگی با محیط به اوج رسیده و در مقابل برخی دیگر به‌رغم تمام تلاش‌ها و برنامه‌ریزی برای کسب قدرت نه تنها جایگاهی کسب ننموده، بلکه از محور فعالیت نیز خارج شدند و این خروج علتی غیر از عدم سازگاری با محیط نداشته و بر این مدعا می‌توان شواهد زیادی اقامه نمود و از جمله آنان در جریان پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. براساس چارچوب همین شیوه پیرامون وقایع خرداد سال ۶۰ و خروج برخی گروه‌ها از مسیر فعالیت، نمی‌توان آن را به راحتی در چارچوب نظریه توطئه مورد تحلیل و بررسی قرار داد و آن را مرحله‌ای در راه کسب قدرت از طرف گروه رقیب عنوان نمود، زیرا:

اولاً: تحلیل براساس نظریه توطئه وقتی مفید و دارای توجیه عقلانی و علمی است که در یک جریان رقابتی بین دو یا چند گروه منفک از هم رخ داده باشد و حال آن‌که به شهادت تاریخ در دوران اولیه پیروزی انقلاب، این‌گونه رقابت شدید وجود نداشته، زیرا همه گروه‌ها برای کسب پیروزی بر حول یک شعار و محور متحد شده بودند و اگر غیر از این بود، شاهد پیروزی نمی‌بودیم و بر همین اساس می‌توان دولت موقت را به عنوان یک نماد عینی این اتحاد معرفی کرد.

ثانیاً: تحلیل توطئه در این گفت‌وگو پیرامون گروهی مطرح شده که خود از پیشگامان و گذاری مهم‌ترین رکن قدرت یعنی دستگاه اجرایی به غیر بوده‌اند و این اقدام می‌تواند نشان‌دهنده اراده آنان برای تعامل با دیگران باشد و فرقی نمی‌کند در تحلیل خویش از این اقدام، آن را به صورت یک تاکتیک از طرف امام و حامیان وی معرفی کنیم. با چنین تبیینی که ایشان با این اقدام خواستار این بوده که از فضای ناامن و متشنج بعد از پیروزی انقلاب برای اثبات ناکارآمدی دیگر گروه‌ها و شعارهایشان نزد افکار عمومی جامعه استفاده نمایند و یا این‌که آن را اقدامی از روی ناچاری و نداشتن نیروی اجرایی تفسیر نماییم، (زیرا مهم در این دوران به دست آوردن قدرت و فرصت کسب جایگاه از طرف گروه‌های حاکم در قدرت اجرایی برای بسیج توده در راستای اهداف خویش بوده) ولی متأسفانه این گروه در این فرصت بر اثر عملکردهای ناصحیح و منقعت‌طلبانه گروهی برای جبران گذشته به اعتراف خود آقای دانا به یک نقمت تبدیل شده است. لذا بر این اساس جا دارد تحلیل‌گر محترم به این سوال اشاره می‌کردند که چه مسائلی سبب می‌شود تا همین گروه و گذارکننده قدرت به منتقدان دولت موقت و دیگر گروه‌ها شوند و همه این اقدامات در فضایی شکل گرفته که افکار عمومی مؤید فعالیت منتقدان بوده که یقیناً اگر رضایت توده را به همراه نداشته بودند، هرگز در بلند مدت در صحنه عمل دوام نمی‌آورده‌اند و همین وضعیت می‌تواند مؤیدی برای ما در به کارگیری نظریه سیستمی در تحلیل این رخداد قرار بگیرد که خروج از حاکمیت برخی گروه‌ها نبوده مگر به جهت ناسازگاری تئوری‌ها و

فعالیت‌هایشان با محیط فعالیتی آنان.

۲. ایشان در تحلیل خویش بحث مطالبات مردم از انقلاب اسلامی (که از آن با نام انقلاب سال ۵۷ یاد می‌کنند) را مطرح نموده که در آن نگرش سوسیالیستی به این حرکت مشهود و نمایان است. هر شخصی با توجه به شعارها و اندیشه‌های مطرح در تفکرات سوسیالیستی با تأکید بر وضعیت اجتماعی یک قشر و گروه خاص جامعه و مسائل مادی از یک سو و لحاظ نمودن شعارهای مردم در انقلاب ایران و نوع نهادها و اماکن مورد توجه در زمان تجمعات و رهبری و حوادث ایجادکننده جهش در فرایند انقلاب از سوی دیگر، به جهت تأکید بر جنبه‌های روحی و معنوی در دوران تبلیغات طرد دین از عرصه اجتماع در این انقلاب به این نتیجه خواهد رسید که انقلاب ایران در سال ۵۷ نمی‌تواند به صورت یک انقلاب سوسیالیستی معرفی شود، این ادعایی است که بسیاری از تحلیل‌گران انقلاب‌ها بدان اعتراف داشته و انقلاب ایران را نقطه عطفی در حرکت به سوی معنویت در جهان و ایجادکننده معیارهایی جدید یعنی توجه به مقوله فرهنگ و مذهب در تحلیل انقلاب‌ها دانسته‌اند.

۳. یکی دیگر از مطالب مطرح شده در گفت‌وگوی ایشان، سخن پیرامون ماهیت ضد امپریالیستی حزب توده در تاریخ ایران است. متأسفانه ماهیت ضد امپریالیستی این گروه به شکل موازنه مثبت و یک نگاه عاری از هر نگرش جانب‌دارانه به مقوله امپریالیسم نبوده و هر آنچه را در اندیشه سوسیالیستی به عنوان امپریالیسم در شوروی مطرح می‌شده بدون توجه به ماهیت مفهوم و وضعیت محیطی که این اندیشه در آن تولید و بازپروری شده بود را مصداق عینی و حقیقی امپریالیسم می‌دانسته‌اند. مؤید این مدعا نقش و عملکرد این گروه در حادثه آذربایجان و کردستان و ملی شدن صنعت نفت بوده و تمام حمایت‌های صورت گرفته از شوروی و سیاست‌های آنان در حالتی صورت می‌گرفت که جرائم و اعمال امپریالیستی شوروی در ایران کمتر از دیگر رقیب نبوده است.

۴. نکته پایانی این که اگر آقای دانا در مطالب خویش، سخنی از علت عدم موفقیت گروه‌های چپ و مجاهدین و روشن‌فکران در محیط سیاسی جامعه ایران در طول تاریخ و عدم اقبال و روی‌آوری مردم به سوی اندیشه‌های آنان، به میان می‌آوردند، مفید می‌بود. با کمی تأمل در این موضوع می‌توان به این نتیجه رسید که نوعاً این گروه‌ها اندیشه‌های فعالیتی خویش را از منابع ثانوی همانند روسیه و ترکیه که همواره با دخل تصرف‌های منطبق با محیط ثانوی بوده است، اخذ نموده‌اند و در مرحله اجرای آن در جامعه ایران، هرگز سعی در ایجاد تغییراتی منطبق با محیط فرهنگی ایران ننموده‌اند و بر همین اساس دیده شده، تفکری که حداقل در یک جامعه توانسته بخشی از معضلات اجتماع را حل کند، دقیقاً در سرزمین و محیط دیگر به جهت عدم سازگاری با محیط فعالیت نه تنها مشکلی را حل ننموده، بلکه اصل فکر سبب بحران شده است و همین سبب اخراج حامیان آن اندیشه‌ها شد و علت عدم موفقیت گروه‌های نامبرده شده در حد زیادی معطوف به همین علت می‌باشد.

بازتاب اندیشه ۸۷

۵۶
۳۰ خرداد ۶۰
همه به نسبتی
مقصر بودیم